

<https://pecritique.com/>

مناقشه‌ی اسرائیل – فلسطین به‌مثابه آزمایشگاه سرمایه‌داری

نقد اقتصاد سیاسی
آبان‌ماه ۱۴۰۲

فردریک جیمسون



ترجمه‌ی کسرا شعبانی



خاورمیانه در بحرانی دایمی به‌سر می‌برد. به‌رغم انبوه نوشته‌ها در این زمینه، کم‌تر شاهد بحثی مبتنی طبقات، روابط تولید، یا روابط بین توازن نیروهای اقتصادی و سیاسی در طول زمان بوده‌ایم. نشریه‌ی «بازاندیشی مارکسیسم» **Rethinking Marxism** با هدف بازاندیشی در مسأله‌ی اسرائیل - فلسطین، در سال ۲۰۲۰ ویژه‌نامه‌ای به صورت یک کتاب مستقل منتشر کرد. آن‌چه می‌خوانید یادداشت فردریک جیمسون در این مجموعه است.

بیان عزم به «بازاندیشی» چیزی، به‌ویژه برای چپ، اغلب نشانه‌ای شوم است. هنگامی که احزاب سوسیال‌دمکرات آشکارا چنین «عزمی» را اعلام کردند و مارکس را از برنامه‌ی خود کنار گذاشتند، این رویگردانی به‌سرعت موضع‌شان را عاری از محتوا کرد و آن‌ها را به احزاب چپ میانه یا «لیبرال» (به معنای آمریکایی) بدل کرد که چیزی بیش از حقوق بشر، مبارزه با فساد و سیاست‌های هویت‌گرا نمایش نمی‌دهند. اما بی‌تردید دلایل خوبی برای بازاندیشی در مناقشه‌ی فلسطین و اسرائیل وجود دارد: به‌طور خاص تجربه‌ی شکست به یک شیوه‌ی زندگی بدل می‌شود، قدرت اسرائیل چنان با ایالات متحده یکی شده است که «شکست» آن تصورناپذیر به نظر می‌رسد، و راه‌حل معروف «دو دولتی»، این خیال‌پردازی دیروز به یک رؤیای قدیمی کهنه تبدیل شده است. بنابراین وسوسه می‌شویم که این مناقشه را «بازاندیشی» کنیم و به تحقق آرزویی که حداقل ممکن است باب روز باشد فکر کنیم: اندیشیدن به یک دولت دموکراتیک غیرمذهبی که در آن دو طرف در انتخابات آزاد و برای اکثریت پارلمانی با هم مبارزه می‌کنند چطور است؟ مگر نه اینکه اجماع واشنگتنی در نهایت چنین چیزی است: انتخابات آزاد به‌عنوان نشانه‌ی بیرونی و مشهود بازار آزاد داخلی؟ اما آیا خود این اجماع نیست که در کنار مقوله‌ی دولت-ملتی که اجماع در درونش مفصل‌بندی می‌شود، مسئله‌ی اصلی است؟

مجموعه مقالات حاضر^۱ پیشنهادی تماشایی برای ما دارد: دو جریانِ جداگانه‌ی اندیشگانی برخطا را شناسایی می‌کند و ما را با این دلالتِ تکان‌دهنده‌تر یعنی امکانِ هم‌پیوندی عمیق بین این دو جریان رها می‌کند: در یک سو عدم کفایتِ مقولاتِ قدیمی دولت-ملت در وضعیت جهانی شدن (یعنی مختصاتِ جهانی سرمایه‌داری متأخر) است و در سوی دیگر، فرض بر این است که سیاست چپ به مفاهیم کلاسیک بورژوازی‌ای همچون حقوق مدنی و حقوق بشر، برابری در پیشگاه قانون و حق رأی، کثرت‌گرایی فرهنگی و پایان نبردهای قومی، نژادی و جنسیتی تقلیل داده شده است.

«بازاندیشی» نه به معنای کنار گذاشتن این برنامه‌ها (که لیبرال‌ها دوست دارند «ارزش‌ها» بخوانند) بلکه پیش‌فروش انگاشتن آن‌هاست، چراکه در سنت سوسیالیستی همواره دستیابی به آزادی‌های بورژوازی بنیادِ پیش‌انگاشته‌ای است که باید شکل کاملاً جدید، متمایز و اساساً متفاوتی از آزادی اقتصادی بر آن بنا شود. با این حال، اگر همه‌ی سیاست‌ورزی‌ها محلی باشند، در مخالفت‌های سنتی با چنین «بازاندیشی» ای فرض می‌شود که چشم‌انداز بزرگ‌تر ناگزیر انرژی مبارزات محلی و روزمره علیه بی‌عدالتی را از رمق می‌اندازد، مبارزاتی که راه‌اندازی‌شان به‌خودی‌خود کم‌دشوار نیست. از سوی دیگر، مبارزه‌ی فلسطینی‌ها از آن‌رو منحصر به فرد است که در آن روزمره و غایت‌نهایی جدایی‌ناپذیراند و یا باید با هم حل شوند یا اصلاً حل نخواهند شد.

متأسفانه اصلاً برنده‌ای در میان نیست و در نتیجه فرسودگی فلسطینی‌ها به فرسودگی اسراییلی‌ها می‌پیوندد و رنج‌های منفردی که نسل‌های پی‌درپی چپ‌ها را هراسان ساخته و به آنان نیرو بخشیده و اکنون در برابر مهاجرت کمابیش توده‌ای^۲ آوارگان و تبعیدیان و پناهجویان سوار بر قایق غالباً اهلِ خاورمیانه به کلی بی‌اهمیت جلوه می‌کند. آن مبارزه‌ی بی‌همتا که زمانی زخمِ چرکینِ گشوده‌ای تلقی می‌شد که سیاست‌ورزی‌ها در خاورمیانه را متأثر می‌ساخت، اکنون در بحبوحه‌ی تحولات منطقه‌ای دارای ابعاد «جنگ جهانی» به یک استثنا‌ی جزئی و تقریباً فراموش‌شده تبدیل شده

¹ Rethinking Israel and Palestine (Marxist Perspectives) , Edited By Oded Nir, Joel Wainwright

² Völkerwanderung

است. به این ترتیب چرا حتی باید به خود زحمت دهیم که در مورد آن بازاندیشی کنیم؟

موضع شخصی من در مورد سیاست قرن بیست‌ویکمی در این منطقه همیشه این بوده است که آمریکایی‌ها در تلاش‌های آشکار و پنهان خود برای از بین بردن احزاب کمونیست خاورمیانه و جنبش‌های چپ بسیار موفق بوده‌اند (برای مثال، با قتل‌عام کمونیست‌های عراقی در گذشته - پیشگام عملی نسل‌کشی کمونیست‌ها در اندونزی) و شرایطی را پدید آوردند که در آن فقط مذهب به‌عنوان میدانی برای مخالفت و شورش باقی بماند. مطمئناً، آمریکایی‌ها گمان نمی‌کردند که دلیلی برای شورش وجود داشته باشد (تا این‌که خودشان هدف قرار گرفتند) و نتوانستند درک کنند که جوامع یکپارچه‌ای وجود دارند که خلاف این فکر می‌کنند؛ جوامعی که تنها می‌توانستند به دین به‌عنوان یک ایدئولوژی مبارزاتی متوسل شوند. اما خلاصی از دست یک حریف مذهبی (به جز، شاید در ایران) به‌طور خودکار شرایط را به وضعیت سکولار پیشین بازمی‌گرداند.

در حقیقت، هرچند مبارزات فلسطین سکولارترین شکل مقاومت در خاورمیانه بوده و خواهد ماند (اصطلاحی که من همچنان از آن استفاده می‌کنم، زیرا فلسطینی‌ها منحصراً مسلمان نیستند و مسلمانان منحصراً عرب نیستند)، اما باید ناسیونالیسم امستتر در آن را همچون پوشش ایدئولوژیکی گمراه‌کننده‌ای در نظر آورد که تضادهای عمیق‌تری را که فقط مارکسیسم با ظرافت و جامعیت قادر به «بازاندیشی» آن است از نظر پنهان می‌سازد.

به‌هرحال، این پیشنهادی است که موضوع حاضر را از جهات مختلف به بحث می‌کشد. این [تحلیل مارکسیستی] «فتح» را شکلی از سیاست‌ورزی ائتلافی لیبرال یا سوسیال‌دمکراتیک با تمام ضعف‌ها و بدی‌های نسخه‌های غربی می‌بیند، کاستی‌هایی که حالا که فتح عملاً در تشکیلات خودگردان فلسطین به قدرت رسیده مشهودتر از همیشه است. و این [تحلیل مارکسیستی] می‌کوشد برداشت نادرست از مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین که هم‌چون مناقشه‌ی ساکنان-شهرک‌نشینان که بین استعمارگران و جمعیت «بومی» یا محلی بازنمایی می‌شود اصلاح کند، و این کار را با پافشاری بر

[نقش] توسعه‌ی سرمایه‌داری] در فلسطین و منافع مشترک کارگران اسرائیلی و فلسطینی به انجام برساند که در واقعیت امر - نه در افسانه‌های سیاسی - حتی دو پرولتاریای ملی متمایز را تشکیل نمی‌دهند، بلکه نسخه‌هایی از نیروی کار نوپدید جهانی‌شده‌ای به‌شمار می‌آیند که در این مرحله‌ی سوم سرمایه‌داری] پا به عرصه گذاشته است. ممکن است در این‌جا تاریخ آمریکا و پاسخ یک‌کلمه‌ای معروف ورنر سومبارت به این پرسش دیرپا که چرا سوسیالیسم پابرجایی در ایالات متحده ظهور نکرد را به خاطر بیاوریم: نژاد! مهم‌ترین جنبش رادیکال در تاریخ ایالات متحده، یعنی پوپولیسم اواخر قرن نوزدهم به‌واسطه‌ی تزویر استراتژیک دشمنان این جنبش برای در مقابل هم قرار دادن کشاورزان سفیدپوست و سیاهپوست به زانو درآمد (به اثر پیشگامانه‌ی لری گودوین در مورد پوپولیسم آمریکایی مراجعه کنید). در حقیقت نژاد یک مفهوم ساختگی با پیامدهای بسیار واقعی است و در سیاست اسرائیل که بر اساس امواج پیاپی مهاجران از موقعیت‌های طبقاتی مختلف شکل گرفته، آشکارا نقش تعیین‌کننده‌ای در صحنه‌آرایی به‌اصطلاح مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین ایفا کرده است؛ نقشی که نه‌تنها نسبتی وثیق با رجزخوانی ساختار قدرت اسرائیل که بیش از پیش غیرسوسیالیستی می‌شود دارد، بلکه با جذابیت «ملی‌گرایانه» فتح میانه‌رو نیز نسبت پیدا می‌کند که همواره مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها نقشی فاقد اهمیت در آن بازی کرده‌اند. به این ترتیب می‌رسیم به «بازنگری» بسیار مهم در تاریخ این دوره که توسط هر دو طرف برای نسل‌ها به‌چشم پروپاگاندا نگریسته شده است. در واقع، از زمان استعمارزدایی، چپ بین‌المللی با هر گرایشی، «رهایی ملی» را خواستی فوری‌تر از مبارزه‌ی طبقاتی به‌حساب آورده و تحت لوای دستورکارهای مختلف سیاسی به رهایی ملی اولویت داده است.

اما این جزمیت‌های استحاله‌یافته دست در دست هم پیش می‌روند: یعنی با توسعه‌ی همسان سرمایه‌داری در اسرائیل و فلسطین. این همان «تحول بزرگی» است که برخی از ما آن را پسامدرنیته، سرمایه‌داری] متأخر یا سرمایه‌داری مالی می‌نامیم و برخی دیگر چرخش نولیبرالی، نومحافظه‌کار، پایان تاریخ یا پایان ایدئولوژی. شکل محلی این دگرگونی - که در اوایل دهه‌ی ۸۰ [میلادی] با دوران ریگان-تاچر و انحلال کینزگرایی شکل گرفت - نام «پساصهیونیسم» را یدک می‌کشد، اصطلاحی که چه آن

را به‌عنوان یک تأیید ایدئولوژیک درک کنیم یا صرفاً همچون نشانه‌ای از یک گسست و گذار ساختاری اساسی، به سرنوشت مبهم تمام این فرمول‌بندی‌ها دچار خواهد بود. در شرایطی که در آن به‌سر می‌بریم، وضعیت پساصهیونیسم دال بر پیدایش یک اقتصاد سرمایه‌داری تمام‌عیار از بطن دوره‌ی حماسی (یا از نظر ایدئولوژیک حماسی) تشکیل دولت اسرائیل و دگردیسی واقعیت سیاسی ملازم با آن همراه با سخت‌جانی مرده‌ریگ رجزخوانی سیاسی قدیمی‌اش است. کسانی که در حقیقت تاریخی این تحول شک خواهند کرد کم‌شمارند، اما احتمالاً بسیاری از تأیید تحول مشابه در فلسطین در مجموعه‌ی حاضر شگفت‌زده خواهند شد، به‌ویژه آن که وجود سرمایه‌داری هم‌سان فلسطینی رازی سربه‌مهر یا واقعیت برزبان نیاوردنی حیات به‌نظر می‌رسد.

در بازنگری تاریخ اسرائیل و فلسطین از منظری مارکسیستی، ناگهان با این نتیجه‌ی شگفت‌انگیز مواجه می‌شویم که این «زخم گشوده‌ی» ظاهراً ابدی وضعیت جهانی، نه‌تنها استثنایی آشکار در سیاست جهانی معاصر نیست، بلکه سرمشق و چیزی شبیه یک نمونه‌ی آزمایشگاهی خالص را پیش می‌نهد که به‌لحاظ نظری پویایی متأخرترین مرحله‌ی سرمایه‌داری جهانی را به نمایش می‌گذارد. در عمل، هر چقدر هم که بازاندیشی این تجربه، اندیشه‌ورزی نیروهای ضدسرمایه‌داری را بغرنج سازد، درس‌های راهبردی برای اشکال مقاومت امروز و سیمای احتمالی مارکسیسم‌های جهانی آینده را دربر دارد.

مشخصات منبع:

Fredric Jameson, *Israel-Palestine as Capitalism's Laboratory in Rethinking Israel and Palestine Marxist Perspectives*, Edited by Oded Nir and Joel Wainwrightm, Rotledge (2020)